

گرداب‌های دریایی و جایگاه‌های آن در نوشته‌های قرون گذشته

محمد حسن رازنهان

دانشیار تاریخ دانشگاه خوارزمی تهران

مهران رضایی^۱

دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تهران

محمد حسین سلیمانی

دانشجوی دکتری دانشگاه خوارزمی

تاریخ دریافت مقاله: ۹۶/۴/۲۱، تاریخ پذیرش مقاله: ۹۶/۶/۱۸

چکیده

گرداب‌ها جایگاه‌هایی بودند در پهنه‌های دریا که کشتی گرد آن به چرخش در می‌آمد و سرانجام در کام آن فرو می‌رفت. اهمیت این جایگاه‌ها به اندازه‌ای بود که علاوه بر بیشتر جغرافی‌نگاران که درباره آنها مطالبی نوشته‌اند، رستمان نقشه‌های جغرافیایی نیز در بیشتر نقشه‌های ناحیه‌ای به رسم جایگاه آن پرداخته‌اند تا کشتی‌بانان را از افتادن در آنها پرهیز دهند. یکی از شناخته‌شده‌ترین گرداب‌ها جایگاه فم /الاسد یا کام شیر در خلیج فارس است. منظور از کام شیر یا دهان شیر، که به فراوانی در نوشته‌های و سروده‌های قدیم به کار رفته، گاه همین فم /الاسد است. چنین می‌نماید که تا کنون دریافت روشنی از «کام شیر» در معنای جایگاه یک گرداب ترسناک نموده نشده، بلکه بیشتر به معنای ظاهری آن، یعنی دهان شیر جنگل، بسنده شده است. شناخت درست و بجای این واژه‌ها می‌تواند تفسیر ما را از نوشته‌ها، سروده‌ها و نقشه‌هایی که به این جایگاه‌ها پرداخته‌اند دگرگون کند. این نوشته به شرح نام این جایگاه و گونه‌های دیگر جایگاه‌های گردابی، که در نوشته‌های قدیم پرکاربردترند، پرداخته، پیشینه هر یک از این کلمات را واکاوی کرده و نمونه‌هایی از آن را نشان داده است.

واژه‌های کلیدی: جغرافیای تاریخی، گرداب‌های دریایی، خلیج فارس، فم /الاسد، دهان شیر

مقدمه

کشتی‌رانی در قرون گذشته با دشواری‌های بسیار رویاروی بوده است. اما این دشواری‌ها هرگز کشتیبانان را از دل زدن به دریا‌های خروشان و جوشان رویگردان نداشت. گرداب‌های دریایی یکی از این دشواری‌ها بوده است. گرداب‌ها جایگاه‌هایی بودند در پهنه‌های دریا که کشتی گرد آن به چرخش در می‌آمد و سرانجام در کام آن فرو می‌رفت. یکی از شناخته‌شده‌ترین این گرداب‌ها فم‌الاسد یا کام شیر در خلیج فارس است. از جستجو معلوم می‌شود که کام شیر و دهان شیر در متون قدیم همین فم‌الاسد خلیج فارس است نه کام شیر جنگل. بخش دیگری از نوشته می‌کوشد راهکارهای پیشینیان را هنگام رویارویی با گرداب‌ها بررسی کند.

دریانوردان بکرات به هنگام نوابری با گرداب یا گردابه‌هایی هولناک روبرو می‌شده‌اند که کشتی و باشندگان آن را در خود می‌گرفته و زمانی آن‌ها را در خود می‌چرخانده و سرانجام کشتی و کشتی‌نشینان را به کام نیستی می‌کشانیده است، همچون شیری گرسنه، خشمگین و درنده‌خوی که پس از فروگرفتن شکار خود آن را در پنجه‌های نیرومند خود فروپیچیده و پس از دریدن در کام خود فرو می‌برده است. «فم بنو اسد» یکی از شناخته‌شده‌ترین این گرداب‌های دریایی است. شاید آن گونه که معجم‌البلدان روایت کرده، تعبیر «فم‌الاسد» یا «نهری» به نام «ابوالاسد»، یکی از فرماندهان منصور عباسی، با یکی از شاخه‌های دجله در راه بصره همانند باشد (یاقوت، ۱۹۹۵: ۵: ۳۱۵)، ولی چنین می‌نماید که هیچ‌گونه پیوندی از نظر جغرافیایی میان آن و «فم‌الاسد» خلیج فارس نباشد. در مسالک و ممالک ابن خردادبه، هنگام بیان راه از بغداد به بصره، از «نهر ابی‌الاسد» پس از بطائح و پیش از دجله‌العوراء یاد شده است (ابن خردادبه، ۱۹۹۲: ۱: ۵۹). *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات* قزوینی نیز از فم‌الاسد یاد کرده و نوشته: «میان بصره و اهواز جایی هست که آن را حصن مهدی خوانند و آنجا رودی هست بزرگ و آب بسیار دارد. گاه این آب چند مناره‌ای برآید و از او بانگ‌ها خیزد سخت و صعب و کس نداند که آن چیست (قزوینی، ۱۳۶۱: ۲۰۳). *عجایب المخلوقات* طوسی نیز فم‌الاسد را در «بحیره زره» می‌داند، جایی که «آبی مهلک» دارد و «موج‌ها انگیزد عظیم» و «آب آن در هوری می‌افتد و بانگ وی تا عنان آسمان می‌رود» که «از پانزده فرسنگ آواز وی شنوند». وی سپس خاستگاه اسطوره‌ای آن را بنا به گفته‌های پیشینیان چنین روایت می‌کند که «چون کیخسرو آنجا رسید، گاو آبی دید و مردم آبی، موی‌ها دراز، همه تن

پر از پشم سرها، چون گاو میش دست‌ها از پس و پای از پیش و قومی چون ماهی و سر نهنگ» (طوسی، ۱۳۸۲: ۹۵-۹۶). *حدود العالم من المشرق الى المغرب* برابر نهاد پارسی آن «دهان شیر» را بیان و می‌نویسد: «دیگر رود شوشتر است اندر ناحیت خوزستان و ابتدا او از شهر جبال رود و بر شوشتر و سوق الاربعاء و اهواز ... بگذرد تا به دهنه شیر و حصن مهدی رسد و آنگاه به دریای اعظم افتد» (*حدود العالم*، ۱۳۴۰: ۴۵).

۱. جایگاه این گرداب‌ها در نوشته‌های ادبی، تاریخی و جغرافیایی

در ادب پارسی داستان‌ها و افسانه‌های دریایی فراوانی مذکور است. شماری از شاعران و نویسندگان بزرگ ادب فارسی خود پهنه‌های دریا را درنوردیده و به سفرهای دور و نزدیک دریایی رفته‌اند و احياناً کشتی و زورق گرفتار در گرداب را به چشم خود دیده‌اند. در ادامه نوشته از بعضی شواهد منظوم و منثور یاد می‌کنیم که از مکان جغرافیایی این گرداب‌ها، که بعضی نام دهان شیر بر خود دارند، آگاهی داده‌اند.

۱-۱. بابل

اقبال‌نامه یا همان *اسکندرنامه بحری* از چنین گرداب‌های هولناکی با برابر نهاد فارسی آن، «کام شیر»، یاد می‌کند:

پدید آمد از دور کوهی بلند ز گرداب در کنج آن کوه بند
در آن بند اگر کشتی تاختی در او سال‌ها دایره ساختی
برون نامدی تا نگشتی خراب فرستی کس زنده ز آن بند آب
که هر کشتی کو بدینجا رسید از این بندگه رستگاری ندید
خردمند خواند ورا کام شیر که چون کام شیر است بر خون دلیر
(نظامی، ۱۳۸۸: ۲۰۹-۲۱۰)

نظامی بر پایه یک رهنامه‌های دریایی^(۱) جای این گرداب‌ها را در «حد بابل» می‌داند:

دگرگونه در دفتر آرد دبیر ز رهنامه ره‌نسان پیر
که آن کام شیر از حد بابل است سخن چون دو قولی بود مشکل است
(همان جا)

۱-۲. یونان

در *دراپ‌نامه*، هنگام «ذکر حکایت پادشاهی مه‌راسب»، از بودن چنین گرداب‌هایی در جزیره‌های یونان یاد می‌شود:

عمد^(۲) آنجا رسید و در برابر آن کوه سوراخی بود که آب دریا در وی فرو رفتی و به جزیره‌های یونان بیرون آمدی ... و آن عمد می‌رفت تا ده شبانه‌روز پیوسته و هیچ جای روشنایی و آفتاب ندید و گویند

بی‌رنگ بنام فم الاسد در این نقشه‌ها نشان از گردابی در میان آب و نه کرانه‌ای در خشکی بوده است (شکل ۱).^(۳) نیز چنین می‌نماید که نقشه‌نگاران نسخه‌های خطی جایگاه فم الاسد را بیشتر در نقشه‌های ناحیه‌ای رسم کرده و در نقشه‌های مستدیر که کره زمین یا نیم‌کره را در بر می‌گیرد نادیده گرفته‌اند (گنجی و دیگران، ۱۳۸۶).

۵-۱. دریای چین

عجایب المخلوقات، هنگام برشماری عجایب بحر صین، از گردابی یاد می‌کند که در این دریا هر مرکب و سفینه‌ای که در آن فرو افتاد به هیچ روی بیرون آمدن نتواند، و می‌نویسد که ملاحان آن گرداب را نیک می‌شناسند و تا می‌توانند از آن دوری می‌نمایند. قزوینی همچنین به هنگام شرح این گرداب داستانی از یک کشتی به گرداب نشسته روایت می‌کند که سوارشدگان به آن سرانجام با راهنمایی یک «معلم»، در عوض یک نیمه از مال درون کشتی، از ورطه گرداب می‌رهند (قزوینی، ۱۳۶۱، ذیل عجایب بحر صین). معلم‌ها بی‌باکان راهدان دریا بودند که به تاریک و روشن راه‌های پیچیده دریاها چیرگی داشتند. ابن ماجد، دریانورد پراوازه سده نهم هجری، از سه معلم پیش از خود نام برده است (کراچکوفسکی، ۱۳۷۹: ۴۴۳).

۶-۱. خوارزم

چنین می‌نماید که نام گردابی خشک‌شده در خوارزم تا زمان نگارش کتاب تحدید *نهایات الاماکن* بر کوهی برجای بوده، زیرا که آمده:

و کوهی راه بر آن گرفت که اکنون «دهن شیر» (فم الاسد) خوانده می‌شود و مردم خوارزم آن را بند شیطان می‌نامند. آب در اینجا روی هم انباشته شد و بالا آمد، چنانکه آثار تلاطم امواج بر بلندی‌های این کوه هنوز آشکار است و چون فشار و سنگینی آن از اندازه ایستادگی سنگ‌های سست کوه گذشت، آن را شکافت و نزدیک یک منزل در آن پیش رفت (ابوریحان بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۱).

۷-۱. یمن

در *د/راب‌نامه* داستان فیروزشاه فرزند داراب واگویه شده است. متن داستان بر گرد پهلوانی‌های او می‌گردد. در جایی از داستان کشتی وی در راه یمن گرفتار گرداب می‌شود. کشتی‌نشینان ناگاه به خود آمده، کشتی را پرشتاب به سوی گرداب روان دیدند:

چون نیک نگاه کردند خود را نزدیک گردابی دیدند که کشتی رو به گرداب داشت و همچون باد می‌رفت ... فریاد و زاری برآوردند ... گفتند که ما از پدران و استادان خود شنیده‌ایم که در این دریا گردابی هست که آن گرداب گرد جزیره‌ای می‌گردد و هر کشتی که بدان گرداب رسد، دیگر هیچ امکان ندارد که از آن گرداب بیرون آید و در آن گرداب چندان می‌گردد که آن کشتی می‌پوسد و تخته تخته می‌شود و خلقی که در آن کشتی‌اند جمله از تشنگی و گرسنگی به هلاک می‌آیند.

سرانجام در ورطه گرداب فرو می‌افتند:

در میان دریا به مثال گودی دیدند که کشتی رو در آن گود داشت ... چون کشتی در گرداب افتاد، گرد آن جزیره در چرخ آمد. عظیم تیز تیز می‌گشت، چنانکه از غایت تیزی دیده نمی‌توانستند گشودن و سرهای ایشان در گردش آمد و صفرا بر سر ایشان برزد. دیده‌هاشان سیاه شد (طرسوسی، ۲۵۳۶: ۷۳-۷۴).

۸-۱. زنگبار

در *مجمَل التواریخ و القصص* داستان *مَلِکِ* گفته می‌شود که *مُلک* به وزیر سپرده، کشتی‌ها را مست کرده به سوداگری دل به دریا می‌زند و راه زنگبار می‌نوردد و چند ماه بر باد خوش می‌راند تا که در *چنبره گرداب دریایی* گرفتار می‌شود: «چند ماه بر باد خوش می‌رانندیم، پس ناگاه بادی برآمد و لنگرها بگسست و بادبان‌ها بشکست و سه شبانه‌روز ندانستیم که بر آسمانیم یا بر زمین.» سرانجام «کشتی گرد خویشتن گشتن گرفت و می‌دوید» تا اینکه *سرنشینان* کشتی نابود می‌شوند، ولی *مُلک* با *آویختن* بر درختی زنده می‌ماند و پس از چند روز پای یک مرغ سپید دریایی را گرفته و به خشکی نجات می‌رسد (مجمَل التواریخ، ۲۰۰۰: ۳۸۹-۳۹۰).

۲. نام این گرداب‌ها در نوشته‌های ادبی، تاریخی و جغرافیایی

۲-۱. کام شیر، دهان شیر، دهنه شیر

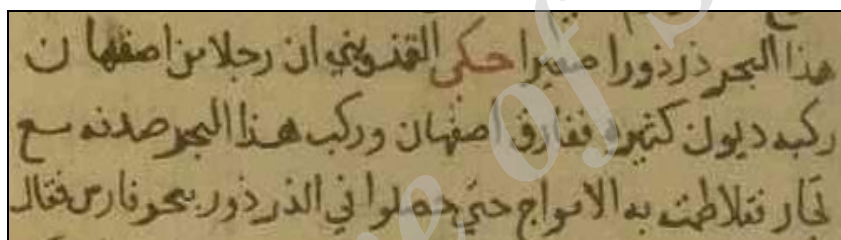
کام شیر برابر *نهادِ فمِ الاسد* است. فرهنگ *فارسی برهان قاطع* در سده یازدهم یکی از برابرهایی *فَلَعَنَد* را «جا و محل خطرناکی از دریا که کشتی را در آن خطر عظیم است و آن را به عربی *فمِ الاسد* خوانند» دانسته است (محمد حسین بن خلف تبریزی، ۱۳۸۰: ۶۷۰)، اگرچه این معنی ظاهراً در فرهنگ‌های پیشین با *فَلَعَنَد* برابر دانسته نشده است. با این حال، این معنا در فارسی سابقه دارد و فردوسی نیز بارها از این واژه یاد کرده است. *فمِ الاسد* در *شاهنامه فردوسی* را احمد اقتداری به نیکی کاویده است (اقتداری، ۱۳۵۷: ۱۰۵). از روی این قرینه می‌توان *کام شیر* در بیت معروف *حنظله بادغیسی* را به همین معنای *فمِ الاسد* دانست:

مهتری گر به «کام شیر» در است شو خطر کن ز «کام شیر» بجوی
یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ رویاروی
(نظامی عروضی، ۱۳۳۴: ۴۹-۵۰)

همنشینی «کام شیر» و «خطر» و «مرگ» در دو بیت *حنظله گردابی ترسناک* را به ذهن می‌آورد.

۲-۲. الدردور، دُردور یا دوردور، دردور صغیر

در فرهنگ نفیسی دُردور «گردابی غرق‌کننده و مهلک» و «تنگنایی در کنار دریای عمان» دانسته شده است (نفیسی، ۲/۱۳۴۲: ۱۴۸۴). چنین می‌نماید که جغرافی‌نگاران دُردور و «کام شیر» را یکی می‌انگاشته‌اند. در *البلدان* داستان بازدید انوشیروان از یک سد واگویه می‌شود. به وی پیشنهاد می‌شود از دیدن آن درگذرد: «قال: فلیس الیه طریق یسلک، و فیه موضع یقال له دهان شیر، و فیه دردور لا یطمع فیه و لا فی سلوکه و لا تنجو سفینه منه، فقال: لا بدّ من رکوبه و الإشراف علی هذا الدردور» (ابن فقیه، ۱۴۱۶: ۵۸۵)، یعنی «گفتند: راهی به آن نیست که بتوان درنوشت و در آن جایی است که دهان شیر گویند. در آن گردابی است که کس در گذاره شدن آن طمع نبندد و هیچ کشتی از آن رهایی نیابد...» (ابن فقیه، ۱/۱۳۷۹: ۱۳۳).



شکل ۲. نسخه خریده العجایب، کتابخانه ملی ملک

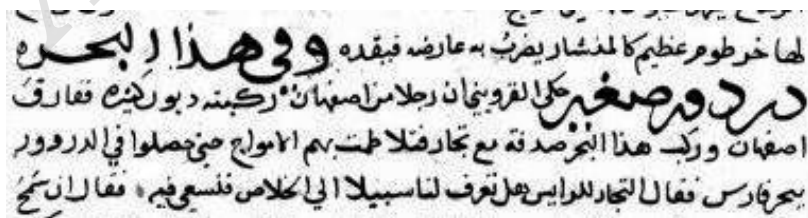
مصحح کتاب واژه دردور را که در متن تازی آمده در پانویس به نقل از *صاح جوهری* «موضع فی وسط البحر یجیش ماؤه لا تکاد تسلم منه السفینه» (ابن فقیه، ۱۴۱۶، یادداشت ۵۸۵) دانسته، یعنی «جایی در میان دریا که آب آن می‌ستیزد و کشتی را از آن نجاتی نیست».

عجایب المخلوقات هنگام واگویه «بحر سیراف و عمان» آن واژه را چنین بیان می‌کند: «در آن موجهاء هایل بود، بازرگانان متاع‌ها به سیراف بنهند تا هیجان دریا ساکن شود و در این دریا گردابی است که درود خوانند، تنگی است میان دو کوه آب بدانجا غلبه کند، کشتی کوچک آنجا بدر شود مانند تیر در بحر الهند افکند، اگر نشکند به سلامت برود، آنگاه به آبی خوش رسند ... و خدای را شکر کنند کی از آن ورطه نجات یافتند» (طوسی، ۱۳۸۲: ۹۶). منوچهر ستوده، مصحح کتاب، در برشماری ضبط‌های نسخه بدل بجای درود، دردور را از دستنویس دیگری برگرفته و در پانویس گنجانده است. با

این شواهد چنین می‌نماید که دور از پندار نباشد که «دردور» یا «الدوردور» برابر دیگری از گرداب بوده باشد، جایی که کشتی در «دور» گرفتار می‌آمده، آن چنان که جوهری آن را با «الماء الذی یدور» یا «آبی که [گرد خود] می‌گردد» برابر می‌داند. روایت ابن فقیه در *البلدان در عجایب المخلوقات* با دگرسانی‌هایی همراه است. پدیدآورنده *عجایب فم الاسد* را «نهری عظیم مهلک» می‌داند که سد اسفندیار و سد نوشیروان در آن استوار شده و هنگامی که «نوشیروان خواست کی ببیند، گفتند: نتوانی کی دهنه شیر گردابی است کس از آن بترهد». ولی وی بر دیدن آن پای فشرد. سرانجام هنگامی که «عدت آن بساخت تا به گرداب رسید، درماند از عظمت آن، نمی‌توانست رفتن، لشکر وی فریاد کرد. نوشروان بگریست و تضرع کرد با آفریدگار و جزیره‌ای دید کی موجهاء بالاء آن می‌رفت ... و هولی و بانگی از آن می‌آمد که زهره آب می‌شد» (طوسی، ۱۳۸۲: ۹۹-۱۰۰). خلاصه آنکه آوردن «فم الاسد» در یک جا و پرداختن به «الدوردور» در جای دیگر کتاب می‌نماید که گذشتگان این دو را یکی نمی‌پنداشته و دو گرداب با دو نام گونه‌گون می‌انگاشته‌اند.

شاهد دیگر از *خریده العجایب و فریده الغرایب* است که داستان گرفتاری و سپس رهایی یک کشتی بازرگانی را از «دردور صغیر» (شکل ۲) دریای پارس روایت کرده است (ابن وردی، ۱۴۲۸ق: ۲۲۷-۲۲۸؛ در برخی از نسخه‌های این کتاب، شاید بنا به گویش کاتب، «ذردور الصغیر» نگاشته شده است؛ رک شکل ۲ و ۳).

زهره القلوب، که در واپسین سال‌های سده هشتم هجری نوشته شده، در رسته فرجامین نوشته‌هایی است که از این گرداب‌ها یاد نموده و نه تنها این دو را یکی دانسته که از گرداب‌های زیاد دیگری در دریای پارس یاد کرده که همه بدین دو نام خوانده می‌شده‌اند: «و در این بحر گرداب‌هاست که آن را فم الاسد خوانند و دردور نیز گویند. اگر کشتی در او افتد بما شاء الله خلاصی نباشد.» (مستوفی، ۱۳۷۷)



شکل ۳. نسخه *خریده العجایب*، کتابخانه ملی پاریس

۲-۳. فم السبع

احسن التقاسیم مقدسی نام این گرداب را بجای فم الاسد، فم السبع یا «دهان دد» آورده و آنجا را «مضیق مخوف» یا «تنگه‌ای ترسناک» خوانده است (مقدسی، ۱۹۰۶: ۱۲؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۱۸).

۲-۴. فم البواب

همان‌گونه که گذشت، در سفرنامه بودلف، به هنگام ذکر «پل ایذج» در میان اصفهان و اهواز، می‌نویسد: «دو فرسخ پایین‌تر از آنجا در جهت بصره گردابی است که چندین رودخانه در آن به هم می‌پیوندند و نام آن فم البواب است و هر گاه انسان یا حیوانی در آن بیفتد، آن قدر در آن می‌چرخد تا هلاک شود» (خزرجی، ۱۳۴۲: ۸۷-۸۸).

۳. راهکارهای گریز از گرداب

کشتی‌ها را چند قرن بعد از اسلام بیشتر از چوب‌ها، شاخه‌ها و الیاف درخت خرما می‌ساختند. برای روانه شدن کشتی بر پهنه‌ها و کرانه‌های اقیانوس هند می‌بایست که بادبان‌ها در سوی باد شرطه افراشته گردند. آغاز سفر یکی از بندرهای شاخه پارس و مقصد آن هندوستان، سرندیب، مالزی، عربستان، شرق آفریقا یا چین، جاوه، سیلا^(۴) و جز آنها بوده است. از دریای پارس تا رسیدن به سرزمین پهناور چین خود ماه‌ها به درازا می‌انجامید. دگرگونی هوا، تاریکی فضا، دستخوش امواج سهمناک شدن، کشتی شکستن، به کام نهنگان و به دام دزدان دریا گرفتار آمدن و بیماری جزئی از دشواری‌های فراروی دریانوردان می‌بوده است. به ورطه گرداب فرورفتن نیز دشواری دهشتناک دیگری بود که ظاهراً راهکاری اساسی برای گریز از آن اندیشیده نشده بود و توسل به بعضی چاره‌ها دریانوردان را به گذر از آنها امیدوار می‌کرد.

۳-۱. نذرهای دریایی

نذرهای دریایی که در تاریخ نوشته‌های ادبی و جغرافیایی ما نمود یافته برآیند همین فراز و فرودهای هولناک راه دریاست. این نذرها را گاه به پیران و صاحبان خانقاه‌ها می‌دادند. تحفه النظار گزارش کرده که «هیچ کشتی از جانب هندوستان یا چین نمی‌آید، مگر که هزاران دینار از این‌گونه نذرها با خود آورده باشد و همه این مبلغ به وسیله وکلایی از جانب زاویه شیخ جمع‌آوری می‌شود (ابن بطوطه، ۱۳۶۱: ۲۳۵). عجایب الهند نیز چنین نذرهایی از نجات‌یافتگان دریای هند را از زبان ناخدایی ایرانی به نام

محمد بن بامشاد واگویه می‌کند (رامهریزی، ۲۰۰۲: ۹۰-۹۱؛ ۱۳۴۸: ۷۲). در *شاهنامه* نیز هفتمین خان اسفندیار گذر از دریایی توفنده و ناآرام است:

یکی ژرف دریا در این راه بود که بازارگان ز آن نه آگاه بود
ز دریا برآمد یکی کز باد که ملاح گفت این نداریم یاد
به کشتی همه زار و گریان شدیم ز جان و تن خویش بریان شدیم
(فردوسی، ۱۳۸۷: ۵/۳۶۴-۳۶۵)

در این هنگامه، راز و نیاز و پیمان بستن و نذر کردن از دل برمی‌خیزد:
پذیرفتم از دادگر یک خدای که گر من از ایدر رسم باز جای
یکی بزم سازم به هر کشوری که بدان کشور اندر سری
به خواهنده بخشم کم و بیش را گرامی کنم مرد درویش را
(همان جا)

سرانجام کشتی نجات می‌یابد و او بعد از شکرگزاری نذر خود را ادا می‌کند:

فراوان به درویش بخشید چیز به ملاح فرتوت و یارانش نیز
(همان جا)

۳-۲. طلسم

دست آویختن به طلسمات یکی دیگر از افزارهای فراروانی گریز از گرداب برای سرگشتگان دریاها بوده است. نمونه‌ای از این افزار در چکامه‌های دلکش حکیم نظامی بازنمایی شده است:

طلسمی بفرمود پرداختن اشارت‌کنان دستش افراختن
کزین بیشتر خلق را راه نیست از آن سوی دریا کس آگاه نیست
چو زین سان طلسمی مسین ساختند ز رکن جزیره برانگیختند
که هر کشتی کارد آنجا شتاب طلسمش نماید اشارت به آب
کز این جای برنگذرد راه کس ره آدمی تا بدین جاست بس
(نظامی، ۱۳۸۸: ۲۰۷-۲۰۸)

در *داراب‌نامه* بیغمی نیز پس از گرفتار آمدن کشتی فیروزشاه در گردابی که گرد جزیره‌ای می‌گشت و ذکر آن در سطور قبل گذشت، از گشودن طلسم بهره‌گیری شده است. در واگویه‌ای که بیغمی از شیوه‌های گشودن طلسم نموده، تن و روان گرداب‌زدگان در پیکار با مرگ را نیز به نیکی به نگاره کشیده است:

در میان آن جزیره درختی آل بود و دهلی از پوست گرگ ساخته و از درخت گز به چوبی آویخته که بر آن چوب اسمی چند نوشته بودند که باطل کردن آن طلسم بدان اسم‌ها بود. چون کشتی در گرداب افتاد، گرد آن جزیره در چرخ آمد. عظیم تیز نیز می‌گشت، چنان‌که از غایت تیزی دیده نمی‌توانستند گشودن و سرهای ایشان در گردش آمد و صفا بر سر ایشان برزد. دیدهاشان سیاه شد. بعضی را

استفراغ شد و سرهای ایشان به گردش درآمد و دل ایشان به شورش آمد و عقل از ایشان زایل شد. همه ترک جان کردند. بعضی از ترس بی‌هوش شدند. گویند که فیروزشاه دست در گردن قادرشاه انداخت و بیهوش شد. فیروزشاه گفت که این دهل که از این درخت آویخته‌اند بی‌حکمتی نباشد، البته از بهر کاری آویخته باشند. پیر ملاحی که معلم کشتی بود گفت: از بهر آن آویخته‌اند که گرو خواهند که این کشتی از این گرداب بیرون رود (بیغمی، ۱۳۹۱: ۷۳-۷۵).

داستان گرداب‌زدگان داراب‌نامه بس شیرین و کشنده واگویه شده و در این نوشتار کوتاه نمی‌گنجد، ولی سرانجام آنکه گرداب‌زدگان با یاری معلم یا راهدان کشتی طلسم را می‌گشایند و از گردابی که گرد جزیره می‌گشت می‌گریزند.

۳-۳. پر کردن گرداب

روش‌های گرداب‌گریزی در آن اعصار بسته به انگاره‌های پیشینیان از آن پدیده بوده و اگرچه امروزه در نگاه و نگره ما سرزنش‌پذیر و شایسته تلخند بوده باشد، کردار مردمان گذشته در ستیز و چیره شدن بر نیروهای سرکش گیتی را به امروزیان می‌نمایاند:

گویند: آنجا که فم نهر ابله است، وقتی چنان بودی که کشتی‌ها از آنجا نتوانستی گذشتن. غرقابی عظیم بود. زنی از مالداران بصره بفرمود تا چهارصد کشتی بساختند و همه پر استخوان خرما بکردند و سر کشتی‌ها محکم کردند و بدان‌جا غرق کردند تا آن‌چنان شد که کشتی‌ها می‌گذرند (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۳۳).

بی‌گمان این غرقاب نهر ابله نشان از گردابی است که ناخدایان از افتادن به آن در هراس می‌بوده‌اند و ساختن چهارصد کشتی و پر نمودن این غرقاب تهی آن هم به دست زنی از مالداران بصره، اگر دور از اندیشه نباشد، نشان از آن دارد که چگونه سوداگران چندین صد از این کشتی‌ها را فدای آمد و شد ناخدایان و کشتی‌های بازرگانی می‌نموده‌اند.

۳-۴. دهل زنی در ساحل

پیشتر داستان گرفتاری یک کشتی بازرگانی در «دردور صغیر» به دریای پارس از خریده *العجایب و فریده الغرایب* گذشت. مردی اصفهانی در برابر انجام برخی درخواست‌هایش از بازرگانان کشتی می‌پذیرد که با پیشنهاد ناخدا سه شبانه‌روز بر ساحل جزیره در دهلی بدمد: «فقال له رئیس: أمرک أن تقف ثلاثة أيام علی ساحل هذا البحر و تضرب علی هذا الدهل لیلا و نهارا.» اصفهانی با برداشتن توشه به سوی جزیره رهسپار می‌شود و آغاز به دمیدن در دهل می‌کند و این در آب رانشی ایجاد می‌کند و کشتی را می‌راند تا زمانی که از چشم او ناپدید می‌شود: «فتحرکت المیاه و جرى المركب و أنا أنظر إلیهم حتی غاب المركب عن بصری.» رهایی اصفهانی از جزیره نیز به رهایی فیروزشاه مانند

است و آن آویختن از پای پرنده‌ای غول‌آسا و پرواز به آسمان بر فراز دریا بوده است. (رک: ابن وردی، ۱۴۲۸ق: ۲۲۷-۲۲۹).

۴. نتیجه

این نوشته شرحی بود مختصر از دریافت پیشینیان از گرداب‌های دریایی که در نوشته‌ها و سروده‌های چند قرن پس از اسلام بازگو شده است. به‌علاوه، شرحی بود بر کلمات پرسامدی که دلالت بر معنای گرداب داشته‌اند به همراه شواهدی از آنها در سروده‌ها و نوشته‌های تاریخی و جغرافیایی و ادبی. بخش دیگر این نوشته مختصری بود دربارهٔ واکنش سرنشینان و دریانوردان کشتی‌ها در هنگام رویارویی با چنین گرداب‌های دهشتناکی و دریافت این معنا که در هیچ‌یک از نوشته‌های محل رجوع ما راهکارهای کاربردی و علمی در برخورد با این رخدادها بیان نشده و دریانوردان تنها به دستاویزهای فراگیتیان‌های چون نذر و به جای آوردن آن در خشکی، طلسم‌گشایی، و راه‌های دور از خرد و فسانه‌واری چون پرنمودن گرداب، دهل‌زنی، آویختن به پای یک مرغ دریایی سرگردان و برافتادن به خشکی متوسل می‌شده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

۱. دربارهٔ راهنماهای دریایی رک. کراچکوفسکی، ۱۳۷۹: ۴۴۳-۴۴۴.
۲. عمد گونه‌ای کشتی بادبانی است: عمد‌ها به دریا در انداختن/همه بادبانه‌ها برافراختند (خواجوی کرمانی، ۱۳۴۸: ۴۱).
۳. برای دیدن نمونه‌های بیشتری از این نقشه‌ها، ک. نقشه‌های شماره ۹، ۲۱، ۲۲ (گنجی، وثوقی و دیگران، ۱۳۸۶: ۷۸-۸۰).
۴. در نوشته‌های جغرافیایی، سرزمین کره به نام‌هایی چون سیلا، شیلا، بسیلا، گسیلا، کسیلا خوانده شده است (Vosughi, 2013).

منابع

- ابن بطوطه (۱۳۶۱)، *سفرنامهٔ ابن بطوطه*، ترجمهٔ محمد علی موحد، تهران، آگاه.
- ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله (۱۹۹۲)، *المسالك و الممالک*، بیروت، دار صادر (افست از روی چاپ لیدن).
- ابن فقیه، احمد بن محمد (۱۳۷۹)، *ترجمهٔ مختصر البلدان*، ترجمهٔ محمدرضا حکیمی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن فقیه، احمد بن محمد (۱۴۱۶ق)، *البلدان*، تصحیح یوسف الهادی، بیروت، عالم الکتب.
- ابن وردی، عمر بن مظفر (۱۴۲۸ق)، *خریده العجائب و فریده الغرائب*، تصحیح انور محمود زناتی، قاهره، مکتبه الثقافة الدینیة.

- ابن وردی، عمر بن مظفر، نسخه خطی خريدة العجائب و فريدة الغرائب، کتابخانه ملی پاریس.
- ابن وردی، عمر بن مظفر، نسخه خطی خريدة العجائب و فريدة الغرائب، کتابخانه ملی ملک.
- ابوریحان بیرونی (۱۳۵۲)، *تحديد نهايات الاماكن لتصحيح مسافات المساكن*، ترجمه احمد آرام، تهران، دانشگاه تهران.
- اسدی طوسی (۱۳۵۶)، *لغت فرس*، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران، طهوری.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد، نسخه خطی *مسالك و ممالک*، انستیتو گوته.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۴۵)، *خاندان نوبختی*، تهران، طهوری.
- اقتداری، احمد (۱۳۵۷)، «فم الاسد در شاهنامه فردوسی»، *یغما*، س ۳۱، ش ۱۲: ۱۰۱ - ۱۰۶.
- بیغمی، محمد بن احمد (۱۳۹۱)، *داراب‌نامه*، تصحیح ذبیح الله صفا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب (۱۳۴۰)، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، دانشگاه تهران.
- خزرجی، مسعود بن مهلهل (۱۳۴۲)، *سفرنامه ابودلف در ایران*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران، فرهنگ ایران زمین.
- خواجوی کرمانی (۱۳۴۸)، *همای و همایون*، تصحیح کمال عینی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- درایتی، مصطفی (۱۳۹۱)، *فهرستگان نسخه های خطی ایران (فنخا)*، تهران، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- رامهرمزی، بزرگ بن شهریار (۱۳۴۸)، *عجایب هند*، ترجمه محمد ملک‌زاده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- رامهرمزی، بزرگ بن شهریار (۲۰۰۹)، *عجائب الهند بره و بحر*، تصحیح پیتر لیت و آنتونی واندر، بیروت، دار و مکتبه بیبلیون.
- طرسوسی، محمد بن حسن (۱۳۵۷)، *داراب‌نامه*، تصحیح ذبیح الله صفا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- طوسی، محمد بن محمود (۱۳۸۲)، *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۷)، *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- قزوینی، زکریا محمد بن احمد کمونی (۱۳۶۱)، *عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات*، ترجمه عبدالله صبوحی، تهران، کتابفروشی مرکزی.
- کراچکوفسکی، ایگناتی یولیانوویچ (۱۳۷۹)، *تاریخ نوشته‌های جغرافیایی*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- گنجی، محمد حسن و دیگران (۱۳۸۶)، *وصف خلیج فارس در نقشه‌های تاریخی*، تهران، بنیاد ایران‌شناسی.
- مجملة التواریخ و القصص (۱۳۱۸)، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، کلاله خاور.
- مجملة التواریخ و القصص (۲۰۰۰)، تصحیح سیف‌الدین نجم‌آبادی و زیگفرید وبر، آلمان، دومونده نیکارهووزن.
- محمد حسین بن خلف تبریزی (۱۳۸۰)، *برهان قاطع*، تهران، امیرکبیر.

- مستوفی، حمدالله (۱۳۷۷)، *نزهة القلوب* (چاپ عکسی)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان.
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۴۰۸ق)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، تصحیح محمد مخزوم، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی [اسلامی].
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۹۰۶)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، لبنان، دار صادر (افست از روی چاپ لیدن).
- نظامی گنجه‌ای (۱۳۸۸)، *اقبال‌نامه*، تصحیح حسن وحید دستگردی، تهران، قطره.
- نفیسی، میرزا علی اکبر (۱۳۴۲)، *فرهنگ نفیسی*، تهران، کتابفروشی خیام.
- یاقوت حموی (۱۹۹۵)، *معجم البلدان* (جلد ۷)، بیروت، دار صادر.
- Vosughi, M. B., 2013, "Silla, Basila or Bosila: new findings concerning Korea from Persian manuscripts," *The 8th international seminar on Kushnameh*.

Archive of SID